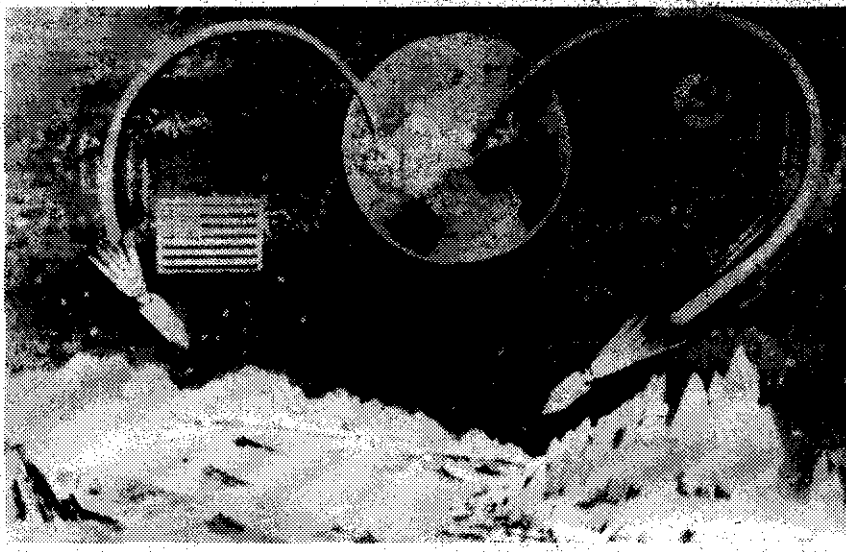


سرزمین‌های تسخیر شده با نقاط مبداء این پیشروی بود. گذشته از این ضعف سیاسی، نظامی و جمعیتی مطلق حریفان سرخپوست عامل قدرت را کم اهمیت می‌کرد؛ عاملی که به اندازه قدرت سایر کشورها استعمارگر واقعی، اما کمتر تحصیل‌کننده بود. در نتیجه امری که در واقع یک تصادف همزمان دو رویداد نیرومند تاریخی بود در تصور عامه به صورت یک رویداد غیر قابل اجتناب طبیعی مجسم گردید» (۳)

سهولت توسعه آمریکا که نه بعنوان پیروزی یک کشور مدرن بر قبایل بدوی بلکه اجرای یک نقشه الهی قلمداد می‌شد، نشانگر احساس رضایت اخلاقی آمریکائیان است این باور مآلاً به ایمان به اینکه آمریکا یک قدرت مطلق است تبدیل گردید. بدین لحاظ همانطور که مورگنتو گفته است: «با داشتن یک آرمان برحق، کسب قدرت لازم برای به پیروزی رساندن آن آرمان بسادگی قابل تصور است. آنچه را که بخواهیم می‌توانیم بدست آوریم، زیرا که تنها آنچه ما می‌خواهیم برحق است» (۴) ظاهراً تاریخ نیز این منطق را تقویت کرد، زیرا هیچ چیز مانع رشد قدرت آمریکا نشد.



کسیستبر معتقد بود که سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی با کوهانه‌ها را می‌توان بعنوان یک منبع ارزاق قیمت نیروی آتش وارد صحنه کرد.

زور یک وسیله سیاسی قابل قبول خواهد بود. (۶) یک قاعده مافوق کلیه قواعد قرار دارد و آن اصل عدم استفاده از زور است. در این باره پل رامزی چنین می‌گوید: «راهبرد آمریکایی مبتنی بر این است که عادلانه یا غیر عادلانه بودن جنگ را باید در شرایط اولیه‌ای که موجب استعمال زور شده است تعیین کرد. سایر رویدادها حائز اهمیت قطعی نیستند» (۷) بنابراین یک کشور (ثالث) حتی برای رفع ستم وارده حق استفاده از زور را ندارد. اجرای این قاعده به خود کشور، و یا بعبارت دیگر به خود قربانی یا قربانیان تجاوز و کشورهایی که حاضرند به دفاع از قربانی برخیزند، واگذار شده است. (۸)

معمداً نظریه آمریکایی جنگ و صلح با تفویض حق و وظیفه اجرای قانون به کشورها، این کشورها را مجاز می‌کند که نسبت به دفع تجاوز راساً تصمیم بگیرند. مترادف فرض کردن شروع به استفاده از زور با نقض قانون به این معنی است که این نظریه اعمال زور را از جانب قربانی تجاوز بمنظور تنبیه متجاوز و جلوگیری از تکرار اعمال متجاوزانه او در آینده تجویز می‌کند. به طوری که مایکل والزر اظهار داشته: «کافی نیست که فقط جلوی متجاوز گرفته شود... بلکه حقوق کشورها باید مورد حمایت قرار گیرد... و مدافع حق دارند نه تنها حمله را دفع کند، بلکه مهاجم را تنبیه کند» (۹)

از نظر تاکر، هدف از چنین تنبیهی این است که «روحیه پلید تجاوز با اجرای همان روشی که در دفع شرارت در داخل جامعه به کار می‌رود ریشه کن شود» (۱۰) آزادی یک کشور در تعیین هدف‌های جنگی خود، همراه با آزادی تعیین نحوه پیگیری آن هدف‌ها نیز می‌باشد. (۱۱) این نیز بستگی به توانایی نسبی نظامی طرفین متخاصم دارد.

نظریه آمریکایی جنگ برای برداشتن قیود از هدف‌های جنگی کشورها و وسایل آن، راه را برای گسترش هردوی اینها هموار می‌کند. از آنجا که «هدف آنهاست که علیه تجاوز می‌جنگند، طبق تعریف، باید برحق باشند...» (۱۲) کشور مدافع الزامی در نگرانی نسبت به رعایت اخلاق ندارد و بدین ترتیب مصلحت‌اندیشی نظامی در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرد. علاوه بر این چون هدف غائی صرفاً دفاع نیست،

رسالت آمریکا نه تنها به خاطر خوشبختی شهروندان آن، بلکه به خاطر گسترش ایده‌آل‌های آمریکا در پهنه گیتی، قوام یافت و رونق گرفت. مهم‌ترین این ایده‌آل‌ها، آزادی فردی بود. ولی هرچند که طلا به دار بودن آزادی یک ایده‌آل شریف است، معهداً اتخاذ یک ایده‌آل مهم بعنوان توصیف واقعی و جامع یک هدف ملی، ذاتاً گریز کننده است. زیرا هر کشور باید به منافع خود و درعین حال به پیشبرد آرمانی که عرضه می‌کند بپردازد. با این وجود تنها با فرارسیدن قرن بیستم به پایان رسیدن سرزمین‌های کشف نشده در غرب آمریکا - معلوم گردید که ادامه پیشرفت «آزادی» غیر ممکن و حتی نامطلوب می‌باشد.

مادام که ایالات متحده به تنهایی در شمال قاره آمریکا فعال بود و هیچ قدرتی توسعه آنرا تهدید نمی‌کرد آمریکائیان نیاز به تفکر خود خواهانه و اقدامات خود خواهانه نداشتند و می‌توانستند خود را مظهر کامل یک ایده‌آل تصور کنند. (۵) برخلاف اکثر کشورها، آمریکا الزامی نداشت که «واقعیات سیاست» را بصورت یکی از ملاحظاتی عمده در تصمیمات سیاست خارجی خود بکار گیرد و بخوبی می‌توانست درعین حال که یک امپراطوری بزرگ شایسته‌ی شاهزاده ماکیاوول را تدارک می‌دید، خود را از بازی‌های سیاسی قدرت مبری نگه دارد.

نظرات آمریکائیان درباره جنگ و صلح عمیقاً تحت نفوذ تصور این کشور بعنوان قهرمان آزادی و سرزمین برگزیدگان بود. همانطور که آمریکائیان آرمان‌گرایان را برتفع شخصی ترجیح می‌دادند، نظریه‌ای در مورد جنگ که مبتنی بر اخلاقیات باشد را نیز بر آنچه مبتنی بر مصلحت باشد، ترجیح می‌دادند.

در بیان نظریه آمریکا درباره جنگ، «رابرت تاکر» باین نتیجه رسیده است که: جنگ یک وسیله سیاسی قابل قبول نیست و درگیری مسلحانه در روابط بین‌المللی امری قابل اجتنابی محسوب نمی‌شود. زیرا از دید آمریکا هرگونه اختلاف مشروعی میان دولت‌ها را می‌توان بطریق مسالمت آمیز حل کرد.

در چهارچوب این مفهوم اساسی وی اظهار می‌دارد که اعمال زور در پاسخ به تجاوز موجه است، ولی در اینصورت

بلکه تنبیه متجاوز و پیشگیری حملات آینده است. لذا کشور مدافع انگیزه‌ای قوی برای گسترش جنگ به داخل سرزمین متجاوز خواهد داشت. بگفته جرج کتان «دموکراسی برای تنبیه کردن قدرتی که با بی‌پروائی و از روی خصومت به تحریک پرداخته است، مبارزه می‌کند تا به آن قدرت درسی فراموش نشدنی بدهد و از تکرار عمل او جلوگیری به عمل آید و چنین جنگی باید تا آخرین نفس ادامه یابد» (۱۳)

با وجود این باید تاکید کرد که بی‌توجهی آشکار نظریه آمریکایی جنگ اخلاقی به هیچ وجه ناشی از عدم تاکید بر نقش اخلاقیات در امور بین‌المللی نیست. اخلاق در حقیقت کانون این نظریه را تشکیل می‌دهد، زیرا مدافع با عمل خود در دفع تجاوز و تنبیه او در واقع از آرمان عدم استفاده از زور حمایت نموده و با این عمل قوانین بین‌المللی به صورت بیان رسمی دستورات اخلاقی متجلی می‌گردد. (۱۴) بنا بر این وقتی که مجری قانون با قانون شکن برخورد می‌کند مبارزه بین آنها هم جنبه قانونی و هم جنبه اخلاقی دارد. در حقیقت دقیقاً به این علت که مدافع از یک موضع اخلاقی برتر برخوردار است چنین آزادی عمل وسیعی به وی تعلق می‌گیرد» (۱۵)

نظریه آمریکایی جنگ نیز ریشه در تاریخ دارد. مثلاً بیان جنگ بعنوان یک کشمکش اخلاقی نه سیاسی منعکس کننده ترجیح ایده‌آلیسم بر پراگماتیسم یا مصلحت‌گرایی است و به همین ترتیب رد زور به عنوان یک ابزار دیپلوماسی نشان دهنده بی‌علاقه‌گی به سیاست استفاده از قدرت است به گفته جرج کتان: «این که مردم آرزوهای مثبت خود را مهم‌تر از آرامش و نظم زندگی بین‌المللی بدانند، امری است نامطلوب» (۱۶)

معمداً این فرضیه جنگ مبتنی بر تجارب خاص آمریکائی، برای کشورهای دیگر نامناسب است. مثلاً در تمامی طول قرن نوزدهم ثبات اروپا از طریق یک سیستم موازنه قوا برقرار گردید که جنبه غیراخلاقی و مصلحت‌گرایانه آن در تضاد مستقیم با ایده‌آلیسم آمریکایی بود. سیاست انزواگرایی آمریکا در واقع تاحدی واکنشی در برابر اشتیاق اروپائیان به سیاست بازی بود. جرج واشنگتن در نطق و داعیه‌اش گفت: «چرا صلح و خوشبختی خودمان را در زندان چاه طلبی‌ها، رقابت‌ها، منافع و رفتار بوالهوسانه اروپائیان محدود کنیم» (۱۷)

امادر حالی که آمریکا هیچ‌گاه از ایده‌آلیسم خود دست نکشید عطش خود را برای کسب قدرت نیز تخفیف نداد. بلکه آمریکائی‌ها به نحوی خود را متقاعد ساختند که گویا به عنوان مشعل‌دار ایده‌آل آزادی نمی‌توانند خودخواه باشند و چنین نیز نبوده‌اند. حتی تاریخ توسعه طلبی آمریکا که منظر از موارد نقض آزادی دیگران است این خودفریبی را از افغان آنها محو نکرد. آمریکا در برخورد با سرخپوستان، برای دو قرن بعنوان ابزار دیپلوماسی و در غالب موارد به عوض

جنگ ستارگان:

دفاع یا برتری استراتژیک؟

دیپلوماسی، از زور استفاده کرد و این حقیقت را که جنگ با سرخپوستان نه تنها غیراخلاقی بلکه حتی براساس معیارهای آمریکایی غیر مشروع و برخلاف عدالت نیز بود نادیده گرفت.

بنابراین نظریه مزبور اعلامیه‌ای است از طرف آمریکا دایر براینکه دنیا چگونه پایه عمل کند، نه آنکه به چه ترتیبی عمل می‌کند. اگر شرایط ایجاد کند می‌توان این فرضیه را نقض کرد. استانی هافمن چنین اظهار نظر کرده است:

«ایالات متحده کشوری است که با مشاجرات بنیادی بر سر هدف‌ها نامانوس، ناسازگار و فاقد شکیبایی و تحمل است. هر وقت آمریکائی‌ها با سبزی بر سر اهداف مواجه شده‌اند تجربه نشان داده است که به زور متوسل شده و با اعمال زور در صدد امحاء دشمن بوده‌اند.

خشونت از نظر آنها یک عامل بزرگ تصفیه کننده و پاک کننده است، با وجود این آمریکا از همین اعمال زور که پاسخ فوری و خود بخود اوست، نفرت دارد. آمریکائی‌ها معتقدند که اعمال زور و شدت عمل یک کار زشت و شرارت آمیز شیطانی است و بنابراین تنها دلیل استفاده از زور را در اصول متعالی باید جست، اما همین دلایل به نوبت خود میل و شهوت اعمال زور بی حد و حصر را آزاد می‌کند» (۱۸)

عدم انطباق دائمی واقعیت با انتظارات آمریکا کلید درک نظرات آمریکائیان درباره جنگ و صلح است. از نظر آرمانی، جنگ اساساً نباید رخ دهد زیرا حل مسالمت آمیز اختلاف همیشه امکان پذیر است. آمریکائیان هرگونه معارضه با این منطبق را رد می‌کنند و مثلاً وجود اختلافات غیرقابل حل بین کشورها را دلیل تاثیر زیان بار منافع شخصی بر روی ثبات بین‌المللی می‌دانند که باید به هر قیمت با آن مبارزه کرد. تحایل پابین قبیل مبارزه است که روشن می‌کند چرا ملتی که ظاهراً اینگونه صمیمانه معتقد به صلح است، چنین تجربه تاریخی خونینی داشته است.

تناقض دیگر این است که آمریکا به یمن ایحان قدرت مطلق و برحق بودن غیرقابل انکار هدفش، اهداف ایده آلپستی خویش را با شدت پیگیری کرده است. معیناً این تلاش پیگیر امر خوبی نیاخته است. زیرا «همان نیروی که قدرت ما را بیخارج از قاره بسط داده است در عین حال سرنوشت ما را با سرنوشت اقوام پیشماری گره زده و ما را در شبکه‌ای از رویدادهای تاریخی فرو برده است که در آن اراده دیگران مبعوقاً با آنچه ما صمیمانه خواهان آن هستیم به مقابله برخاسته است» (۱۹). در نتیجه «این هولد نیپور» خاطر نشان می‌کند که: «آمریکا در اوج قدرت، به مراتب کمتر از ایام طفولیت خود، توانست تا هرچه را که می‌خواهد انجام دهد» (۲۰). این حقیقت ناخوش آیند هیچگاه مورد قبول آمریکائیان قرار نگرفته و بطوریکه رابرت هابلیر وزیر می‌نویسد:

«در حالیکه تاریخ نقشه‌های ما را به مسخره گرفته اقتصاد به توانایی‌مان را در تعیین سرنوشت خود تضعیف نکرده است.

علیرغم سرخوردگیهای مکرر، ما پیوسته بخود می‌گوئیم که بیش از هر چیز تنها به یک احساس هدفداری تازه و ایده‌ای نو درمورد آنچه باید انجام دهیم نیازمندیم» (۲۱).

ظهور جهانگرایی آمریکا

درواقع جستجو برای یافتن «ایده تازه‌ای درمورد آنچه که باید انجام داده» محرک نگرش‌های آمریکائیان درباره سلاح‌های هسته‌ای، از روزهای اوج شکوه این سلاح‌ها

امریکائیان، از جمله رهبران آنها، موضوع را بطور دیگری تلقی کردند: جان اف کندی چنین گفت: «ما، یعنی نسل جدید در آمریکا نه به انتخاب خود بلکه بر حسب تقدیر، نگهبانان دیدار آزادی جهان شده‌ایم» (۲۲) و هم‌بزه که اعلام کرده: «برای تضمین بقا و موفقیت آزادی خاضعیم هر قیمتی را بپردازیم و هر زمانی را متحمل شویم و هر بازاری را بگردن نهیم، از هر دوستی حمایت کنیم و با هر خصمی درافتیم» (۲۵) آمریکائیان که با ترس مبهمی از شوروی تحریک شده بودند، در اغلب موارد بارها برپوش گرفتند ولی ترس به تنهایی نباید تعیین کننده منافع ملی و اهداف باشد، دولت ترو من سعی کرد منافع آمریکا را روشن تر تعیین کند ولی به غلط تهدیدات موجود راهنمای توصیف منافع قرارداد، نه برعکس. این فرآیند وارونه تنظیم سیاست امنیت ملی، از آن زمان تمامی دولت‌های آمریکا را درمخمسخت قراردادها است.

«تلگرام طویل» جرج کان از مسکو زمینه و منبع تعریف منافع آمریکا از جانب دولت ترومن بود، این تلگرام که در تاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۴۶ (۳ اسفند ۱۳۲۴) از مسکو مخابره شده بود یک بررسی تحلیلی از انگیزه‌ها و اهداف شوروی بدست داد که فوراً سیاست گزاران آمریکایی آنرا پذیرفتند. (۲۶) کان اظهار داشته بود که بزرگترین محرک شوروی‌ها «ترس قدیمی و غریزی آنها از زنداشتن امنیت است» (۲۷) که غرب بهیچوجه نمی‌توانست آنرا برطرف کند زیرا «مارکسیسم ترس غریزی رهبران شوروی را نسبت به دنیا خارج توجیه می‌کرده» (۲۸) و امکان همزیستی مسالمت آمیز درازمدت بین سرمایه داری و کمونیسم را رد می‌کرد. نتیجه گیری کلی جرج کان درباره اهداف شوروی بدینانه بود. وی می‌گفت: «در اینجا بایک نیروی سیاسی روبرو هستیم که با تمصب تمام معتقد است که مجال است بتوان با آمریکا بطور دائم کنار آمد و همزیستی داشت، و برای اینکه قدرت شوروی

ایمن باشد لازم و مطلوب آن است که آرامش داخلی اجتماع ما مختل شود، روش سنتی زندگی ما نابود گردد و قدرت درونی دولت ما ذایل گردد» (۲۹)

دولت ترومن در برنامه ریزی سیاست امنیت ملی آمریکا تقریباً بطور انحصاری بر تحلیل کان تکیه داشت و براساس این پیش فرض که دشمنی شوروی نسبت به آمریکا تخفیف یافتنی نیست در راه برای مبارزه با توسعه طلبی شوروی پیدا کرد: یکی راهبر و مبتنی بر برخورد در پیرامون

(The Perimeter approach)

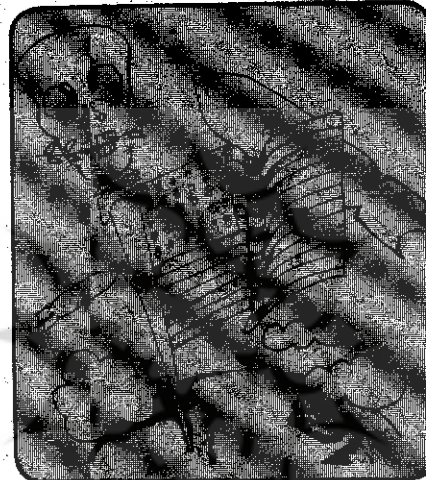
و دیگری راهبرد مبتنی بر دفاع از نقاط قوت پر اهمیت (The Strong Point approach)

(۳۰) راهبرد اول، قله نواحی خارج از کنترل شوروی را برای امنیت آمریکا به یکسان حیاتی قلمداد می‌کرد و در نتیجه محافظت آمریکا از قله این نقاط را توصیه می‌کرد. راهبرد دوم برای منافع آمریکا در خارج یک سلسله مراتب در نظر می‌گرفت و تمرکز حمایت آمریکا را از جاهانی که از لحاظ امنیت این کشور حائز اهمیت خاصی بودند توصیه می‌کرد.

سرانجام، راهبرد مبتنی بر برخورد در پیرامون غالب شد. زیرا این روش در نقش راهنمای سیاست خارجی، ایده آلپسم را برنفع شخصی موداً ترجیح می‌داد و لذا قبولان آن به مردم آمریکا آسان تر بود (۳۱). گذشته از این، «راهبرد برخورد در پیرامون» نه از لحاظ ارزش استراتژیکی کشورهای غیر کمونیست، بلکه بعلت تعهدشان در برابر «آزادی» یا به عبارت دیگر ضدیت با کمونیسم - از آنها حمایت می‌کرد. از این نظر بود که ترومن تقاضای کمک برای یونان و ترکیه را از کنگره آمریکا با عبارت زیر اعلام داشت: «من معتقدم که سیاست ایالات متحده باید بر حمایت از خلق‌های آزاد که در برابر انقیاد توسط اقلیت‌های مسلح یا فشارهای خارجی مقاومت می‌کنند استوار باشد» (۳۲) با این حال خطا است اگر آرمانی کردن مقابله آمریکا و شوروی را صرفاً بعنوان تاکتیکی برای متقاعد کردن افکار عمومی قلمداد کنیم. رهبران آمریکا این مقابله را علاوه بر مبارزه‌ای میان ایدئولوژی‌ها، مبارزه‌ای میان دولت‌ها نیز قلمداد می‌کردند. مثلاً از آنچه «مقیاس مزین» خوانده می‌شود مبد گرفته

تا امروز که سعی می‌شود از طریق نوعی دفاع استراتژیکی اثر آنها خنثی شود، بوده است. بعبارت صریح تر آمریکا در سال ۱۹۴۵، سلاح‌های هسته‌ای را بعنوان وسیله‌ای در نظر گرفت که به کمک آن می‌تواند امور بین‌المللی را با تصویری که خودازان در نظر داشت تطبیق دهد. شکست متفلسفانه سلاح‌های اتمی درنیل به این هدف، همراه با استوالات اخلاقی فراوان درمورد استراتژی هسته‌ای آمریکا این کشور را بر آن داشت تا راه‌های دیگری برای جایگزینی سلاح‌های اتمی جستجو کند.

قبل از بررسی نقش سلاح‌های اتمی در استراتژی جهانی آمریکا باید ابتدا باید عمیق تری به پیدایش و تحول این استراتژی نظر کرده استراتژی جهانی آمریکا بیشتر برخوردار و مقابله با موقعیت موجود بین‌المللی با بکترین هزینه بوده است تا یک نقشه قبلی برای دست یابی به اهداف آن کشور.



بعبارت دیگر استراتژی جهانی آمریکا واکنشی بوده است. (۳۲) و جنگ جهانی دوم این خصوصیت را شدت بخشید. مثلاً فعالیت‌های مربوط به بسیج به منظور شکست دادن آلمان و ژاپن اقتصاد آمریکا را از بحران خارج کرد و موجب افزایش فوق العاده قدرت نظامی این کشور گردید بدون اینکه این افزایش قدرت، تغییراتی را در استراتژی نظامی ایجاد کند. درخاسته جنگ نه تنها بریتانیا بلکه تمامی اروپا و نیز ژاپن و چین درمانده و ناتوان شده بودند و این وضع موجب پیدایش یک خلاء قدرت در اکثر نقاط جهان شد. در نتیجه در سال ۱۹۴۵ یک آمریکا مطمئن و با قدرت بی سابقه بایک دنیای بی سامان و باضعف بی سابقه روبرو بود و از خود می‌پرسید: حالا چه باید کرد؟

منطق حکم می‌کرد که قدرت آمریکا بیخارج گسترش یافته و خلاء موجود را پر کند و دقیقاً همینطور شد. ولی دلایل و موجبات گسترش این قدرت به خارج روشن نیست. این ادعا را که آمریکا امپراطوری خود را بر حسب تصادف و بدون فکر بدست آورده نمی‌توان جدی گرفت. اگرچه جنگ جهانی دوم بر آمریکا تحمیل شده بود، ولی متعاقب آن درخواست تسلیم بلاشرط، اشغال و تجدید ساخت جامعه‌های آلمان و ژاپن، دکترین ترومن، طرح مارشال و ایجاد سازمانهای ناتو، سنتو، سیئو انزوس و پیمان ریو اینها هیچ کدام بر آمریکا تحمیل نشده بود. همانطور که «برنارد رودی» می‌گوید: بعضی مردم می‌گویند «قدرت مسئولیت زیادی به آمریکا داده است، ولی مسئولیت خود یک امر تصمیم گیری و در نتیجه یک انتخاب است» (۳۳) البته اکثریت

شد تا نشان داده شود که ایالات متحده در حفاظت از حتی کشورهای توسعه نیافته و دور افتاده نیز منافع مادی مشخصی دارد. «قیاس مونیخ» نظریه‌ای است که بر موجب آن اگر با تجاوز اولیه یک دولت مقابله نشود، آن دولت تشویق به توسعه طلبی بیشتر می‌شود. طبق این نظر، جذب این دولت‌های توسعه نیافته تنها موجب تسریع رویارویی نهایی میان ابرقدرتها می‌شود.

با این حال تفاوت دقیقی میان توجیه «ارمانگرایانه» راهبرد مبتنی بر برخورد در پیرامون و توجیه مبتنی بر «قیاس مونیخ» وجود داشت. زیرا اولی مدعی بود که همبستگی ایدئولوژیک و نه نفع شخصی، موجب حمایت آمریکا از سایر کشورهاست، در حالیکه نظر دوم نفع شخصی را انگیزه غائی حمایت آمریکا قلمداد می‌کرد، چرا که محدود کردن قدرت شوروی در آغاز کار بسیار از دفاع با تأخیر در برابر این کشور کم خرج تر بود. ولی این تمایز در اعلامیه‌های رسمی سیاسی مخدوش بنظر می‌رسید. بطوریکه ترومن گفت «رژیم‌های توتالیتر که بر مردمان آزاد تحمیل شده‌اند، بنیادهای صلح بین‌المللی و در نتیجه امنیت آمریکا را به مخاطره انداخته‌اند.» (۳۳) در یادداشت شماره ۶۸، مورخ آوریل ۱۹۵۰ شورای امنیت ملی که مشروح‌ترین

و جامع‌ترین راهنمای سیاست امنیت ملی در آن موقع محسوب می‌شد یا بیانی نه چندان روشن ولی قاطع ذکر شده است: «حمله به نهادهای آزاداینگ جنبه جهانی بخود گرفته است و در چهارچوب قطعی شدن قدرت در حال حاضر، شکست نهادهای آزاد در هر نقطه از جهان، شکست آنها در همه جا محسوب می‌شود... براساس مقیاس ارزش‌های غیر ملموس است که ما زیان را بسیار بیش از ضرر و زیان مادی که تاکنون متحمل شده‌ایم، برآورده می‌کنیم.» (۳۵) سخنرانی افتتاحیه آیزنهاور نیزموضوعی مشابه داشت. وی گفت: «ما دفاع از آزادی را همچون نفس آزادی یک امر واحد و غیر قابل تفکیک می‌دانیم و این گامی را که... این ملت یا ملت دیگری، به نحوی از دیگران پست تر یا کم اهمیت‌تر است رد می‌کنیم.» (۳۶) کندی نیز در نقطه افتتاحیه‌اش، که در بالا به آن اشاره شد، همین مطلب را بیان می‌کرد. به عبارت دیگر، بر طبق این نظرات از آنجا که آمریکا از آزادی «دفاع می‌کند» بنابراین نمی‌توان نفع شخصی آمریکا را از منابع آزادی جدا دانست، چه رسد باینکه بگوئیم یا آن مغایرت دارد.

اشتباه اولیه آمریکا در این است که منافع این کشور را براساس تحلیل تهدید شوروی تعریف می‌کند، نه برعکس. [منظور نویسنده آن است که منافع آمریکا باید مقدم بر تهدید شوروی تعریف شود و آنگاه آنچه از جانب شوروی مورد تهدید است تبیین گردد - م.] مقابله با کمونیسم به مثابه «اتفاق نظر درسیاست خارجی، پس از جنگ دوم جهانی، بر حسب تعریف یک سیاست. کلاً منفی و واکنشی بوده است. دخالت آمریکا در امور بین‌المللی که بر محدود کردن کمونیسم و ترویج آزادی تمرکز داشته فقط در کشورهایی با علاقه‌مندی دنبال شده است که تصور می‌شده مورد تهدید کمونیسم واقع شده‌اند. بدین ترتیب مخالفت با ایجاد هر نوع رژیم کمونیستی و در هر جا، به مخالفت با هر نوع دگرگونی تبدیل شد و دقیقاً به این نحو بود که سیاست ضد کمونیسم ایالات متحده در عمل از دفاع بی‌قید و شرط از وضع موجود در سطح جهانی، غیر قابل تفکیک شد.

سلاحهای اتمی در سیاست خارجی آمریکا

پایان یافتن سرزمین‌های جدید و دست نخورده در امریکای شمالی، رشد قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا، از بین رفتن موازنه قوا در اروپا، پیدایش شوروی بعنوان یک کشور نیرومند توسعه طلب و اقلو امپراطوری‌های اروپائی، این که چگونه آمریکا تبدیل یک قدرت جهانی شد را توضیح می‌دهد. بسبب اتمی گرچه بهیچوجه موجب پیدایش هیچیک از پدیده‌های فوق نبود ولی در واقع تأثیر فوق‌العاده بر سیاست خارجی و استراتژی نظامی آمریکا داشت و این به لحاظ آن بود که آمریکائیان از قدرت سلاحهای اتمی به‌خود می‌بالیدند. با این حال، قدرت واقعی

این سلاح‌ها بیشتر روانشناختی بود تا فیزیکی. زیرا که سلاح‌های هسته‌ای پیش از هر چیز، نمادی از قدرت بوده‌ند. منتج آن، چون آمریکائیان توانستند این تمایز را تشخیص دهند، امید زیادی به این سلاحها بستند و فایده عقلی آنها را بیش از آنچه بود پنداشتند. مع‌الوصف، همانطور که دولت‌های بعدی تشخیص دادند، شناخت و درک این اشتباه به مراتب آسان‌تر از رفع آن بوده است.

در ابتدا ایالات متحده سلاحهای هسته‌ای را بعنوان یک ابزار سیاسی و نظامی بطور قاطع بکار گرفت. روزولت و ترومن بمحض آنکه سلاح مزبور در اختیار قرار گرفت استفاده از آنرا برای تسریع تسلیم ژاپن تجویز کردند. (۳۷) عاده بیشتری از تاریخ نگاران تجدید نظر طلب معتقدند که ترومن قصد داشت از سلاحهای اتمی همچنین بعنوان وسیله سیاسی برای مجبور ساختن استالین به کنار آمدن دوباره اروپای شرقی و خاور دور استفاده نماید. (۳۸) در حقیقت یکی از موضوعات حساس در مناظره و بحث تاریخی درباره جنگ سرد این است که آیا آمریکا سعی کرده است با استفاده از «دیپلماسی اتمی» (۳۹) در خلال و پس از جنگ



از شورویها امتیازاتی بگریز یا نه. هنوز اتفاق نظری در این باره حاصل نشده است، ولی با اطمینان می‌توان گفت که ترومن امیدوار بود که تکنولوژی هسته‌ای آمریکا، مذاکرات شوروی - انگلیس - آمریکا را در مورد ایجاد یک نظام جهانی پس از جنگ تسهیل نماید. آگاهی دولت ترومن از فایده سیاسی سلاح اتمی پس از تسلیم شدن ژاپن، بیشتر شد. مثلاً کلارک کلیفورد مشاور شخصی ترومن در سپتامبر ۱۹۴۶ (مهر ۱۳۲۵) در گزارشی که به وی تسلیم کرد استدلال می‌کرد که «آمریکا باید در صورت لزوم برای جنگ اتمی و میکروبی آمادگی داشته باشد و صرف آمادگی ممکن است تنها عامل بازدارنده قوی در برابر رفتار تجاوزکارانه شوروی باشد» (۴۰) سیاست پیشنهادی کلیفورد که بعداً «بازدارندگی گسترش یافته» نامیده شد، محور اساس استراتژی آمریکا در تمامی دوره بعد از جنگ محسوب می‌شود. این سیاست در پی آن بود که با استفاده از انحصار هسته‌ای آمریکا برتری شوروی در زمینه نیروهای غیر هسته‌ای را زایل کند. به این معنی که شورویها

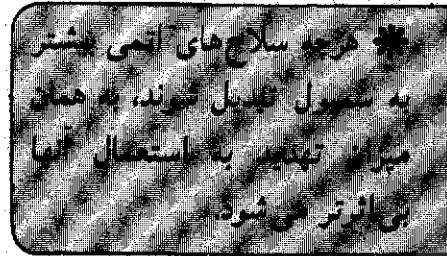
بعلت ترس از حمله هسته‌ای انتقامی آمریکا به متحدین آن حمله نخواهند کرد. کلیفورد معتقد بود که آنگاه آمریکا به سلاح های هسته‌ای، داشتن یک نیروی هسته‌ای قوی را ضروری کرده است. وی نوشت:

«مادام که احتمال تجاوز شوروی وجود دارد، ایالات متحده با توان بالقوه نظامی خود که مرکب از سلاحهای فنی بسیار موثر است، به هیچ وجه نباید از هیچ پیشنهادی در زمینه خلع سلاح یا محدود کردن تسلیحات استقبال کند... نتیجه چنین محدودیت تسلیحاتی آن است که آمریکا را از موثرترین سلاحهای خود محروم می‌کند، بدون آنکه از توانایی شوروی در انجام یک جنگ تهاجمی سریع بکاهد.» (۴۱) در ماه ژوئن سال بعد، گزارش سرفرماندهی ستاد مشترک درباره کنترل تسلیحات نیز تا حدی زیادی همین استدلال را مطرح کرده بود. (۴۲) آمریکا نمی‌توانست خلع سلاح و یا برابری هسته‌ای را بپذیرد. گزارش شماره ۷ شورای امنیت ملی مورخ ماه مارس ۱۹۴۸ از امریکای خواست که «برتری فوق‌العاده ایالات متحده در زمینه سلاحهای اتمی» را به عنوان جزئی از «ضد حمله» علیه کمونیسم بین‌المللی حفظ کند. (۴۳)

نیاز به برتری هسته‌ای آمریکا هم جنبه روانشناختی داشت و هم نظامی، موفقیت «بازدارندگی گسترش یافته» (Extended Deterrence) مستلزم این بود که داشتن نیروی

هسته‌ای قابل ملاحظه و موثر برای تهدید به حمله هسته‌ای انتقامی کاملاً معتبر باشد. تمایل آمریکا به استفاده از سلاحهای هسته‌ای در پاسخ به تهاجم شوروی، بنوبه خود بستگی به انتظارات آمریکا از نتیجه یک برخورد هسته‌ای با شوروی داشت. هرچه برآورد هزینه چنین جنگی بالاتر می‌بود بچنان اندازه تمایل آمریکا به استفاده از سلاحهای اتمی کمتر می‌شد. به این ترتیب، رشد امکانات تهاجمی شوروی بر نظرات قبلی متحدین آمریکا و کشورهای غیرمتحد نسبت به اعتبار سیاست «بازدارندگی گسترش یافته» اثر منفی می‌گذاشت، هرچند که این امر مانع رشد و توانایی آمریکا در از بین بردن هدف های نظامی شوروی نمی‌شد. گروه برنایه ریزی سیاسی در گزارش شماره ۵۸ خود به تاریخ اوت ۱۹۴۹ درباره اثرات سیاسی دست یابی شوروی به سلاحهای اتمی خاطرنشان ساخت:

«در حال حاضر اکثر کشورهای آزاد جهان متماثلند با توجه به تهدید تهاجم شوروی با آمریکا همکاری نمایند. این عقیده که ما تنها دارنده بسبب اتم نیستیم... احتمالاً تمایل آنها را باین همکاری با ما زیادتر می‌کند... (اما) علم براینکه شوروی در حقیقت بسبب اتم را در اختیار دارد ممکن است کشورهای ثالث را به سمت ابتخا یک موضع بیطرفانه بین آمریکا و شوروی



متماثل کند.» (۴۴) حوادثی که پس از انتشار، گزارش اخیرالذکر بوقوع پیوست ظاهراً مورد نگرانی هایی بود که در گزارش منعکس شده بود. در سپتامبر همانسال شوروی نخستین بسبب اتمی خود را منفجر کرد. در پانز، پیروزی کمونیست ها در چین برهمه روشن شده بود و در ژوئن سال بعد تجاوز به کره جنوبی رخ داد. دو رویداد نخست و همچنین بحث های داخل دولت در مورد عقلانی بودن تولید بمب هیدروژنی موجب تنظیم پیش نویس یک تحلیل در مورد سیاست خارجی با همکاری ادارات مختلف دولتی، یعنی گزارش شماره ۶۸ شورای امنیت ملی گردید. گزارش مزبور یک ارزیابی بی برده و بیمناک از وضع موجود بین‌المللی بود:

«شوروی در ستنیز با جهان آزاد ابتکار عمل را در دست دارد. توانایی های اتمی شوروی بانضمام موفقیت های این کشور در خاور دور اعتماد به نفس آنرا افزایش داده است. سایه قدرت شوروی، اروپای غربی و آسیا را در تاریکی فرو برده و از سیاست پیشرویی حمایت می‌کند. جهان آزاد فاقد امکانات مناسب - بصورت نیروهای موجود - برای جلوگیری موضعی از چنین توسعه طلبی می‌باشد، بنابراین آمریکا بیشتر از پیش در مقابل این دوراهی قرار گرفته است که یا در برابر پیشروی «محدود شوروی واکنش همه جانبه نشان دهد یا هیچگونه واکنشی انجام ندهد. در نتیجه ادامه روند های حاضر احتمالاً به عقب نشینی تدریجی منتهی خواهد شد. تا اینکه روزی در پیکم که موقعیت هائی را که متضمن منافع جهانی بوده است از دست داده‌ام.» (۴۵)

خلاصه آنکه سیاست «بازدارندگی گسترش یافته» با توجه به دست یابی شوروی به سلاح های اتمی، دیگر سیاست معتبری بحساب نمی‌آمد.

قدرت دفاع از توأحی بی‌ارمونی در برابر حمله شوروی تنها راه محدود کردن تجاوز شوروی بود. دولت و کنگره افزایش نیروهای قراردادی را به توصیه گزارش شماره ۶۸ شورای امنیت ملی تصویب کردند، ولی حوادث گره موجب تسویع این روند گردید. هنگامیکه تهاجم به کره جنوبی، سیاست محدود کردن توسعه طلبی شوروی را از پیک اسفراژی سیاسی - اقتصادی در دکترین ترومن و طرح مارشال به پیک اسفراژی نظامی تبدیل کرد.

ایالات متحده با استفاده از ماده منشور سازمان ملل مربوط به دفاع دسته‌جمعی سعی کرد اجرای سیاست سدیبندهی (Containment) را به صورت وظیفه‌ای برای (تحقق امنیت جمعی درآورد. ولی ایسان آمریکا به قدرت سازمان ملل در تضمین صلح هیچگاه قوی نبود و ناشکیبایی فزاینده ناشی از بن‌بست در کره منجر به انتخاب دولتی گردید که امنیت

جنگ جهانی در عصر فوری؟

دستجمعی منطقه‌ای را اساس سیاست محدود کردن توسعه‌طلبی شوروی ساخت. در حالیکه هواداران سازمان ملل، هدف آنرا امحاء جنگ می‌دانستند دولت ایزنهاور مسئولیت جلوگیری از جنگ را به تنهایی بر دوش دیپلماتی آمریکا با پشتیبانی سلاح‌های هسته‌ای قرار داد. دخالت ناموفق آمریکا برای خاتمه دادن به جنگ کره موجب بی‌اعتبار شدن استراتژی جهانی دفاعی شد که گزارش شماره ۶۸ شورای امنیت ملی آن را توصیه میکرد.

با این ترتیب سیاست «بازدارندگی گسترش یافته» یکبار دیگر جان گرفت.

سخترانی جان فاستر والس وزیر خارجه وقت آمریکا در تاریخ ۱۲ ژانویه ۱۹۵۴ (۲۲ دیماه ۱۳۳۲) تحت عنوان «انتقام همه‌جانبه» مجددا اهمیت سیاست فوق‌الذکر را خاطر نشان ساخت. والس در نطق خود د کترین ترومن و دخالت آمریکا در کره را «اقدامات اضطراری» خواند که «نمی‌توان برای خدمت به منافع روی آنها حساب کرده» وقت و تلاش زیادی مصروف یک اقدام بی‌نتیجه برای مقابله با رخنه کردن‌های کمونیستی شده بود. به گفته وی «هیچ گونه دفاع محلی نمی‌تواند به تنهایی جلوی نیرو زمینی عظیم دنیای کمونیست را بگیرد. باید دفاع محلی را با نیروی بازدارنده انتقام همه‌جانبه تقویت کرده» ایالات متحده باید بتواند حاضر باشد تا هر نوع سلاح و در مناطقی که خود انتخاب می‌کند، دست به عمل متقابل زند» (۲۳).

ظواهر اشتیاق والس به تبدیل کردن درگیری‌های محلی به جنگ هسته‌ای جهانی موجب ناراحتی دوست و دشمن گردید. هر چند وی در مقاله‌ای که در شماره آوریل ۱۹۵۴ نشریه «فارن افزیز» منتشر کرده‌ید با لحن ملایم‌تری صحبت کرده بود با این وجود از موضع خود منب بر تائید سیاست «بازدارندگی گسترده» عدول نکرده در حقیقت وی این سیاست را در یک چهارچوب جهانی قرار داد و گفت:

«با سطح ایبه تهدید شوروی و از آن لایلی مفاهیم پایه‌ای که مدتها در اجتماعات مدنی ما مورد عمل بوده است می‌توان یافت. یعنی اینکه اولیه بر ایجاد قدرت در سطح اجتماع و بکار گرفتن این قدرت برای عمل بازدارنده، بطوریکه تجاوز برای متجاوز گران تمام شود. ملت‌های آزاد نیز باید همین اصول را در سطح بین‌المللی عملی کنند» (۲۴)

الس در مقاله خود نظر آمریکا در مورد جنگ تدافعی را عبارت از اجرای قانون بین‌المللی و قصد آمریکا از استعمال سلاح اتمی را جلوگیری از جنگ تنهائی توصیف کرد. وی علاوه بر آن، مسئولیت سازمان ملل در حفظ صلح جهانی را نیز در زمره مسئولیت‌های سیاست خارجی آمریکا درآورد. در همان مقاله نوشت: امروز به نحوی بی‌سابقه... وظیفه تضمین جلوگیری از یک جنگ جهانی دیگر بر دوش ما قرار دارد» (۲۵).

البته فکر جلوگیری از تجاوز و تنبیه متجاوز، فکر تازه‌ای نبود ولی اینکه آمریکا مسئول انجام این کار در معیاس جهانی باشد فکر تازه‌ای بود.

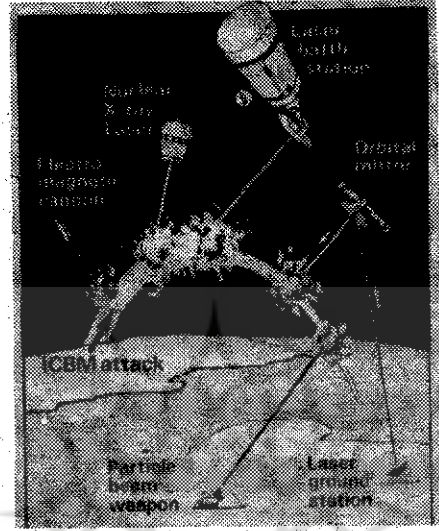
انتقام همه‌جانبه، آرزوی آمریکائیان برای ثبات بین‌المللی را با انزجار از درگیری در خارج از کشورشان در هم آمیخت و بدین طریق موجب پیدایی یک برنامه یک‌جانبه و در عین حال جهانی برای صلح بین‌المللی با آنکه به قدرت هسته‌ای آمریکا قائل شدن امتیاز سیاسی برای سلاح‌های هسته‌ای با تمایل آمریکابه اینکه قدرت را نوعی پاداش در مقابل نیکی و وسيله‌ای برای انجام کارهای خوب در آینده بدانند، منطبق بود. بنابراین بسیاری از آمریکائیان رهبری کشورشان در تکنولوژی هسته‌ای را نه تنها ماحصل زحمات و مساعی زیاد خود بلکه نوعی دخالت خداوندی پنداشته و آنرا یک منبع قدرت و مسئولیت می‌دانستند.

ترومن از این قبیل افراد بود و گفت: «ما تمکک این قدرت جدید ویرانگر را یک ودیعه مقدس تلقی می‌کنیم و بدلیل عشق ما به صلح می‌دانیم که این ودیعه مورد سوءاستفاده قرار نخواهد گرفت» (۲۶) وی در خاطرات خود در این باره بیشتر توضیح می‌دهد:

«نیروی اتم در جستجوی یک دنیای آرام، اهمیت، حیاتی دارد... این نیرو در دست اشخاص ناصالح پلایا می‌آفریند. ولی در دست اشخاص صالح می‌توان از نفوذ و تاثیر فوق

العاده آن علیه تجاوز و جنگ بیهوده استفاده کرد و بهمین دلیل است که... پیوسته اصرار داشته‌ام در امر اتمی از بقیه جهان جلوتر باشم» (۵۰)

ترومن از اتمی ندید ولی ادعا را که «دست‌های صالح»، دست‌های آمریکائیان است ثابت کند. زیرا که (بنظر او این یک امر بدیهی بود. فرماندهی ستاد مشترک نیروهای مسلح در حمایت از ساختن بمب هیدروژنی، عقیده‌ای مشابه نظریه فوق را اعلام داشت: «مردمان دوست می‌دانند که آمریکا هرگز از سلاح‌های هسته‌ای برای افزایش قدرت و ثروت خود استفاده نخواهد کرد، ولی از این سلاحها برای حفظ منافع امنیتی مردمی که آرزوی صلح و امنیت بین‌المللی را دارند استفاده خواهد کرد. و انهایی که می‌خواهند موضع آمریکا را خنده‌دار



کنند، هرچه با آنها تلقین شود باور می‌کنند» (۵۱) این عقیده یک نمونه کلاسیک از عادت آمریکائیها در مترادف دانستن مفاد صلح با یک ایبه آل می‌باشد تا بدین طریق وجود منافع خود خواهانه را نفی کنند. گذشته از این، همان انگیزه نوع دوستی که تولید و انبار کردن اسلحه‌های قادر به ویرانگری جمعی را مجاز می‌دارد، بکار بردن آنها علیه متجاوز را مجاز می‌داند. زیرا هدف اجرای قانون است نه نفع خود خواهانه (۱)

زوال تاثیر سلاح‌های هسته‌ای

حراست از صلح جهانی در عمل مشکل تر از آن بود که در تئوری بنظر می‌رسید. وجود این سلاح ها خود وضع را بفرنج تر کرد، زیرا تعیین اینکه فرایند این سلاح ها بر هزینه های آن می‌چربد یا نه یک امر ذهنی و وابسته به حوادث خارجی بود. بتدریج که بهای مشهود آنها افزایش و مزایای مربوطه تقلیل یافت، فایده داشتن آنها به همان نسبت کم شد و این روند باعث شد تا مساعی مختلفی مصروف جستجو برای استراتژی‌های دیگر شود.

واضح ترین مزیت سلاح‌های اتمی هزینه کم آنها بود. هم ترومن و هم ایزنهاور نسبت به توانایی آمریکا در دفاع از کلیه مناطق غیر کمونیست جهان تردید داشتند و نیز هر دوی آنها از این ترس داشتند که هزینه‌های نظامی خیلی زیاد، زشت اقتصادی آمریکا را مختل نموده و محتملا باعث بروز ناآرامی داخلی گردد. (۵۲) بنابراین راه حل، باز دارندگی گسترش یافته بود، زیرا نیاز به نیروهای قراردادی عظیم و بر هزینه نداشتن ایالات متحده را، لااقل در تئوری، قادر می‌کرد از گسترش بیشتر شوروی، با تهدید به انتقام هسته‌ای، جلوگیری کند. نیروی بازدارنده اتمی ایالات متحده را قادر می‌کرد نه تنها از نواحی که برای امنیت ملی آمریکا حیاتی قلمداد می‌شد دفاع کند، بلکه موجب گسترش چتر اتمی آمریکا به تمامی جهان غیر کمونیست می‌شد. با این ترتیب آمریکا از دو جهت به بیشترین وجه منتفع می‌شد، هم قدرت و حیثیت دخالت دوز سطح جهانی و هم پاسخگویی به احساس ضد نظامی‌گری و

آرمان‌گرایی در سیاست خارجی خود. منتقدان سیاست «بازدارندگی گسترش یافته» آنکه، دولت ترومن بر سلاح‌های هسته‌ای را مورد حمله قرار دادند زیرا که توانایی هواری افقی شوروی، تهدید استفاده از سلاح هسته‌ای را بی‌اعتبار می‌کرد. گزارش شماره ۶۸ شورای امنیت ملی از دولت آمریکا می‌خواست تا منابع برتر اقتصادی خود را تجهیز نموده و با توسعه‌طلبی شوروی با نیروهای قراردادی مقابله کند. در این گزارش آمده بود: «هدف کامل سلاح‌های اتمی از مجموعه تسلیحات زمان صلح به نفع منافع دراز مدت آمریکا است» زیرا شورویها با یک حمله غافلگیرانه اتمی می‌توانستند قدرت صنعتی آمریکا را از بین ببرند. (۵۳)

هنگامیکه دولت ایزنهاور با شعار انتقام همه‌جانبه و تقلیل نیروهای قراردادی در چهارچوب سیاست «نظریه» در جهت مخالفت حرکت نمود، مفاهیم گزارش شماره ۶۸ شورای امنیت ملی بار دیگر سیاست دولت را، در لوای جنگ اتمی محدود، مورد حمله قرار داد: این تئوری دارای دو مفهوم متمایز ولی مرتبط به هم بود. مفهوم اولی که توسط هنری کیسینجر اظهار شد این بود که سلاح‌های اتمی تاکتیکی با برد کوتاه را می‌توان بعنوان یک منبع ارزان قیمت نیروی آتش به صحنه نبرد وارد کرد. (۵۴)

مفهوم دوم که توسط «هرمان کان» و «توماس شلینگ» مطرح شد بر این اعتقاد استوار بود که استفاده محدود و با تهدید به استفاده محدود از سلاح‌های هسته‌ای استراتژیک ممکن است دشمن را بدون آنکه جنگ تمام عیاری لازم شود وادار به دادن امتیازاتی نماید. (۵۵) این مفاهیم بر اساس این تصور که تهدید به واکنش هسته‌ای محدود باور کردنی تر از تهدید به عمل متقابل نامحدود است سعی داشتند اعتبار تهدیدهای بازدارنده‌ی آمریکا را، بوسیله ایجاد «بلکان‌هایی» در «نردبان» یا لایحه تهدید متقابل، (میان آمریکا و شوروی) احیا کنند. دولتهای کندی و جانسون نسبت به نظریه جنگ اتمی دید موافق داشتند ولی اجرای آنرا مشکل بافتند زیرا که این کار باعث وحشت متعین آمریکا که چنین جنگی در خاک شان اتفاق می‌افتاد شده بود. این نظریه همچنین باعث نگرانی کسانی بود که معتقد بودند برتری استراتژیک لازم برای اعمال تهدید هسته‌ای آنقدر تحرک کننده بود که موجب تحریک شوروی به انجام حمله پیشگیرانه شود. دولتهای هم که پس از آن روی کار آمدند همه با این مشکلات مواجه بودند.

رشد تدریجی قدرت هسته‌ای شوروی منطق سیاست «بازدارندگی گسترش یافته» را متزلزل ساخت و مشکلات سیاسی استراتژی‌های جنگ محدود هسته‌ای را افزایش داد. با این حال، دولتهای آمریکا حتی یک سیاست غیر عملی در بازدارندگی گسترش یافته را بر آنکه عملا هیچ سیاستی نداشته باشند ترجیح می‌دادند. زیرا مانند ترومن و ایزنهاور، آنها نیز بدلیل قابل قبولی در مقابل آن نداشتند. دولتهای بعدی نیز نتوانستند از جنبه نظامی مساله فراتر روند و بنیادهای سیاسی «بازدارندگی گسترش یافته» را مورد بررسی مجدد قرار دهند. خصوصا اینکه هیچ کس به فکر بررسی تغییر سیاست حفاظت از بی‌امون به سیاست حفاظت از نقاط قدرت پراهمیت نیفتاد. این شکل از سیاست سبندی، هم تعهدات آمریکا را تقلیل می‌داد و هم دفاع با استفاده از نیروهای غیرهسته‌ای را قابل قبول تر می‌کرد. (۵۶) فکر اینکه آمریکا مدافع دنیای آزاد و محافظ صلح است به اندازه‌ای رواج یافته بود و به حدی با سنت آرمان‌گرایی آمریکا سازگار بود که نمی‌شد آنرا با استراتژی دفاع از مناطق معین محدودی در برابر توسعه‌طلبی شوروی تعویض کرد. علاوه بر این، ناتوانی مستمر در ارائه تعریفی از منافع آمریکا، مستقل از تهدیدات (شوروی و دیگران)، به معنی ادامه جهل نسبت به آن بود که این منافع آمریکا دقیقاً چیست.

علیرغم بحث‌هایی که در ارتباط با سیاست سبندی مطرح شده است و حذف عملی این واژه از مباحث سیاسی جاری، هنوز هم این نظریه زیربنای اکثر تصمیمات مربوط به سیاست خارجی آمریکا می‌باشد.

ساخت و تعیین اهداف نیروهای نظامی هنوز هم بر اساس الزامات سیاست «بازدارندگی گسترش یافته» تعیین می‌شود. متأسفانه، بنظر می‌رسد که نه دستگا نظامی شوروی و نه مردم آمریکا به دست‌یابی مجدد ایالات متحده به برتری هسته‌ای - که سیاست مؤثر تهدید بازدارنده بر آن استوار است - رضایت دهند.

البته تلاش‌ها در جهت بهبود ظرفیت‌های منطقه‌ای و استراتژیک و توانایی‌های فرماندهی، کنترل، ارتباطات و اطلاعات ادامه خواهد یافت ولی این مساعی، آسیب‌پذیری

آمریکار در برابر حمله هسته‌ای شوروی از بین نمی‌برد، و این آن چیزی است که سیاست «بازدارندگی گسترش یافته» را به اعتبار می‌کند.

تأثیر قدرت هسته‌ای آمریکا بر روی اقدامات شوروی را نمی‌توان دقیقاً تعیین کرد ولی مشکل بتوان ثابت کرد که سلاح‌های هسته‌ای نقش اساسی در شکل دهی به حوادث و روندهای اساسی دوره بعد از جنگ داشته است. الکساندر جرج و ریچارد اسموک در کتاب «بازدارندگی در سیاست خارجی آمریکا» (۵۸) پانزده پژوهش موردی تاریخی از مقاله‌های آمریکا شوروی و چین را ارائه نموده‌اند که مشکلات تبدیل قدرت نظامی، خصوصاً قدرت هسته‌ای، به اهرم سیاسی را نشان می‌دهد. در حالی‌که تهدید به اقدام هسته‌ای احتمالاً به دستیابی به یک توافق صلح در کره کمک کرده و شاید مانع از هجوم چین به تایوان گردیده باشد. معیناً جرتی هسته‌ای آمریکا نتوانست مانع از تهاجم اولیه کره شمالی گردد و یا از تهدیدهای مکرر تایوان توسط چین بکاهد. (۵۹) همچنین انحصار هسته‌ای آمریکا، استالین را از قیضه کردن اروپای شرقی و یا از محاصره برلین بازداشت (۶۰). در سراسر سالهای جنگ در هند و چین و در طول انقلاب چین در ۱۹۴۹ قدرت هسته‌ای آمریکا بکلی بی‌تأثیر بود. (۶۱)

توجه به‌بهاران بی‌تمایز مناطق شهری همانند توجه سایر عملیات زمان جنگ بود. ایالات متحده که بدون دلیل و تحریکی مورد حمله قرار گرفته بود خود را محق دانست از هر وسیله‌ای که در اختیار دارد استفاده کند تا جنگ را به نتیجه قطعی رسانده و خاتمه دهد. تمایز اخلاقی قابل شدن میان شیوه‌های جنگ، مثلاً تجویز به‌بهاران‌های دقیق و تحریم به‌بهاران‌های منطقی‌ای، بی‌توجهی به یک اصل اخلاقی برتر، یعنی غیر قانونی و خلاف معنویات بودن ذاتی جنگ، بود. فرماندهی ستاد مشترک این طرز تلقی را بوضوح در اعلامیه خود در حمایت از تولید بمب هیدروژنی اظهار داشته بود:

«مشکل بتوان از این اعتقاد راسخ راه‌گریزی یافت که مسخره است از این بحث کسیم در جنگ (استفاده از) کدام اسلحه غیر اخلاقی‌تر از سلاح دیگر است. چرا که... جنگ ذاتاً عملی برخلاف معنویات و اخلاق است و لکن گنگ چنین عملی غیر اخلاقی منتهی است که جنگ را شروع می‌کند.» (۶۳)

گزارش شماره ۳۰ شورای امنیت ملی در سال ۱۹۴۸ به نکته مشابهی اشاره کرده است: «اگر نمی‌توان از بروز جنگ

در نامه اسقف‌های کاتولیک آمریکا، در سال ۱۹۸۲ که ظاهراً مهم‌ترین انتقاد غیر دولتی به استراتژی هسته‌ای آمریکاست، عناصری از این سه استدلال بچشم می‌خورد. (۷۱) نویسندگان، نامه، مبلغین دیدگاه‌هایی بود که رسمی شده بود که این نقطه نظرهای گوناگون را به صورت یک سند منسجم درآورد ولی ابهام و نامهاکنگی مطالب نشان دهنده فقدان یک پاسخ قطعی به مسأله‌ای اساساً اخلاقی است. معیناً این مسأله اخلاقی است که آثار سیاسی متعددی دارد و نمی‌توان بظاهر آنکه زیاد بر معنویات تکیه دارد از آن صرف نظر کرد. در واقع کاستی‌های نامه اسقف‌ها بیشتر در محدوده سیاست مشخص، مشهود است و نویسندگان با توجه به آن، چنین نوشته‌اند: «با توجه به پیچیدگی مسأله سلاح‌های هسته‌ای بحث ما در مورد گزارش باید مطول و در سرفرازا باشد ولی نظر منتهی ما در مورد استفاده از سلاح‌های هسته‌ای مشخص و قطعی است.» (۷۱)

توصیه‌های غیر تخصصی نامه مذکور در مورد سیاست مشخصی که باید اتخاذ شود نیز در تناقض بین پذیرش سیاست اقدام بازدارنده و عدم تمایل به پذیرش نظریه‌های مربوط به تعیین اهداف حمله هسته‌ای (دفاع در برابر پیروی

معیناً سلاح‌های هسته‌ای در این اوضاع تا حدودی تأثیر داشته است، زیرا ترس از گسترش درگیریهایی منطقه‌ای و تبدیل آن به یک جنگ کلی، طرفین متخاصم را وادار می‌کرد که با خویش‌داری عمل کنند و راه حل‌های مصالحه آمیز را بپذیرند. ولی نکته اینجاست که این خویش‌داری ناشی از ترس، علاوه بر شوروی و چین، مشخصه سیاست‌های آمریکا هم بود. خویش‌داری آمریکا کراراً در جلوگیری از تهاجمات کمونیستی راه مصالحه را پیمود و آمریکا ناگزیر شد به شیوه‌های سنتی دفاع متوسل شود که قرار بود تهدید استفاده از سلاح اتمی جایگزین آن گردد. در موارد خاصی هم آمادگی آمریکا برای بیرون کشیدن شمشیر اتمی از غلاف، نتوانست است پاسخگویی صحیح را با توقعات ایجاد شده باشد. رشد قدرت هسته‌ای شوروی موجب احتیاط بیشتر آمریکا، حتی در زمانی‌که این کشور می‌توانست بسپهرلوت و بدون عواقب، اتحاد شوروی را ویران کند، گردید. هنوز هم سلاح‌های هسته‌ای یک وسیله ارتباط و ابرقدرت است. نمونه بارز آن اعلام خطر هسته‌ای نیکسون در جنگ یوم کیپور بود - ولی ارزش این سلاح‌ها بیشتر سمبولیک است تا واقعی. چه این سلاح‌ها بیشتر به سپهرلوت تبدیل شوند، تا سلاح‌های قابل استعمال، به همان میزان تهدید به استعمال آنها بی‌اثرتر می‌شود زیرا غیرممکن است وضعیتی را تصور کرد که در آن استعمال این سلاح‌ها به پیشبرد منافع یکی از ابرقدرتها کمک کند.

هزینه‌های فزاینده اسلحه‌های هسته‌ای

کاهش فایده سلاح‌های هسته‌ای آمریکا امر تدریجی و مستمر بوده است. شروع آن با دستیابی شوروی به سلاح‌های هسته‌ای بود و با افزایش قدرت هسته‌ای آن کشور شدت پیدا کرد و پیش آمدهای ویتنام و سبالت (مذاکرات محدود کردن سلاح‌های استراتژیکی) به این وضع شدت بخشید. افزایش هزینه‌های سیاسی سلاح‌های هسته‌ای گرچه متغیر بوده ولی در عین حال بسیار جدی بوده است. نگرانی عمومی درباره مسایل هسته‌ای به صورت ترس مهم از ویرانگری جنگ هسته‌ای آغاز شد و بعداً به یک بررسی تحلیلی پیچیده از آثار جنگ هسته‌ای تبدیل گردید و پایان نظر انتقادی منتهی شد که ویرانگری سلاح‌های هسته‌ای، استعمال و یا تهدید به استفاده از آنها را عملی غیر اخلاقی و غیر قابل قبول می‌کند. آنچه تا آزمون بدیهی فرض می‌شد - یعنی اینکه هدف عادلانه، استفاده از وسایل نانو را مجاز می‌کند - بیش از پیش مورد سؤال قرار گرفت.

آمادگی برای به بکار گرفتن وسایلی که از نظر اخلاقی مشکوک بود برای نیل به اهداف مشروع برای مدت‌ها جزئی از نظریه آمریکا درباره جنگ بود. مثلاً در اواخر جنگ جهانی دوم به‌بهاران «درسن»، توکیو و شهرهای دیگر معلول این اعتقاد راسخ ولی نامصحیح بود که حمله به غیرنظامیان، می‌تواند به سقوط دشمن منجر گردد. (۶۲) بنابراین سلاح‌های هسته‌ای به‌عنوان یک مسأله بی‌سابقه اخلاقی برای آمریکا مطرح نبود. آمریکا عمدتاً به‌عنوان اثر جانبی و ناخواسته یک حمله نظامی خسارات عظیمی به شهرهای آلمان و ژاپن وارد آورده بود.

ترسی که از آگاهی بر وخامت یک جنگ هسته‌ای و عواقب آن نشأت می‌گیرد، موجب پیدایش جنبش صلح گردید که در سالهای آغاز دهه ۱۹۸۰ به اوج رسید.

جلوگیری کرد، امید به اینکه اعمال محدودیت در بکار بردن بعضی از سلاح‌ها، می‌تواند از استفاده از آنها جلوگیری کند. پیروده است. (۶۴)

معیناً سیاست‌گزاران از این آگاه بودند که مسأله استفاده از سلاح‌های اتمی می‌تواند به یک مشاجره عمومی تبدیل شود. گزارشی میزبور این مسأله را بنحو فوق العاده‌ای مورد توجه قرار داده است:

«در این مورد (استفاده از سلاح هسته‌ای و زمان آن) باید افکار عمومی را عاملی بسیار مهم بشمار آورد. تفکر و اخذ تصمیم درباره موضوعی باین اهمیت - حتی اگر مثبت باشد - ممکن است مردم آمریکا را با یک مسأله اخلاقی، که از لحاظ اهمیت حیاتی است، در حالی مواجه کند که تأثیر کامل مسأله از جنبه امنیتی هنوز کاملاً روشن نشده است. اگر این تصمیم باید بوسیله مردم آمریکا اتخاذ شود، باید در یک شرایط اضطراری واقعی اتخاذ شود که عوامل اصلی مربوط به مسأله در پیشانیست توجهات افکار عمومی باشد. (۶۵)

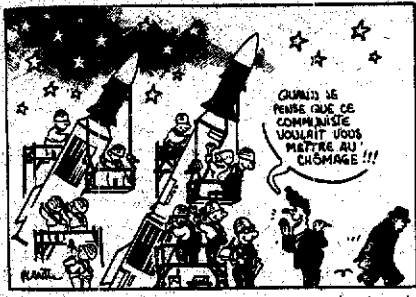
امکان نداشته که مردم آمریکا در شرایط صلح برای اخذ تصمیم در باره استعمال اسلحه هسته‌ای اعضاد شود. بلکه می‌بایست منتظر بود که زود خورد شروع شود تا احساسات عمومی شدت یافته و نسبت به استعمال سلاح‌های اتمی همراه تر باشد و وجود تهدید فوری نسبت به امنیت ملی، هرگونه مراحله به آراء عمومی را در مورد استراتژی نظامی، بی‌مورد نماید. گزارش شماره ۳۰ شورای امنیت با ظرفه رفتن از اخذ تصمیم درباره اینکه آیا باید از سلاح‌های هسته‌ای استفاده کرد و نیز عدم اخذ تصمیم درباره زمان استفاده از آن، تهدید به بکار بردن سلاح اتمی به‌منظور جلوگیری از تجاوز را تلویحاً مورد تأیید قرار داد... زیرا کار تولید و انباشتن این سلاح‌ها و تنظیم نظریه‌هایی درباره اهداف این سلاح‌ها بگونه‌ای ادامه یافت که گویی این سلاح‌ها مورد استفاده قرار خواهد گرفت. منطق حکم می‌کرد افرادی که استعمال سلاح‌های هسته‌ای را غیر اخلاقی می‌دانند، تهدید به استعمال آنرا نیز رد کنند، زیرا تهدید ذاتی بر آن تهدید است. (۶۶) عده‌ای برای فرار از این منطق، کوشیدند ثبات را از تهدیدها متمایز کنند و بدین منظور یک استراتژی هسته‌ای مبتنی بر بلوف را مطرح کردند. (۶۷) عده‌ای دیگر معترف بودند که تهدید به انجام کاری مستلزم نیت و قصد انجام آن است ولی ادعا داشتند که به معجزه اینکه سعی و واگر در حداقل کردن ضایعات و تلفات غیر نظامی صورت گرفت استفاده از سلاح هسته‌ای موجه است. (۶۸) گروه سوم هم اظهار می‌داشتند که تهدید به انضمام قصد واقعی بیشترین اثر را خواهد داشت و بنابراین از لحاظ اخلاقی قابل قبول است زیرا که این تهدیدات هرگز به مرحله اجرا در نمی‌آید. (۶۹)

استکار دفاع استراتژیک فقط جزء نظامی تحرک بزرگتری است که دولت آمریکا را تشویق به استفاده از فضا برای مقاصد مختلف نظامی و اقتصادی می‌کند

مخالف یا در برابر ارزشهای مخالف) فرامانده بود. (۷۳) اسقف‌ها نیز مانند بسیاری از افراد دیگر پیش از آنها، نتوانستند یک استراتژی اقدام بازدارنده معتبر، که در آن واحد متضمن استراتژی استفاده از سلاح هسته‌ای نباشد، ارائه نمایند. سردرگمی این نامه درباره سیاست بازدارنده کاملاً قابل درک و منطقی‌کننده سردرگمی عامه مردم است. از یک طرف خود کلمه «بازداشتن» محبوبیت استراتژی را تضمین می‌کند زیرا مردم بندرت یک استراتژی «انتقام» یا «تهدید» را تصویب می‌کنند و شک و تردید درباره «بازداشتن» به معنی تردید نسبت به صلح و حتی جانب‌داری از جنگ می‌باشد. از آنجا که دولت‌های پس از دیگری سیاست بازدارندگی را مترادف با صلح معرفی کرده‌اند، مردم آمریکا تا این اواخر به جنبه‌های ناخوشایندتر آن - یعنی تهدیدهای مستتر در آن توجه جدی نداشته‌اند. آگاهی فزاینده نسبت به جنبه‌های فنی سیاست اقدام بازدارنده، خصوصاً میزان ویرانی که ایالات متحده تهدید می‌کند بر شوروی وارد می‌آورد و متقابل ویرانی اجتناب‌ناپذیری که آمریکا در مقابل دریافت خواهد کرد، نظر عامه را نسبت به این سیاست پشردت تحت تأثیر قرار داده است.

ترسی که از آگاهی بر وخامت یک جنگ هسته‌ای و عواقب آن نشأت می‌گیرد موجب پیدایش جنبش صلح گردید که در سالهای اول دهه ۱۹۸۰ به اوج خورد رسید و هنوز هم در آمریکا و خارج از آن فعال است. در حالی‌که توافق دو جانبه برای متوقف ساختن تولید و انبار کردن سلاح‌های هسته‌ای یک فریاد ساده و برطنین‌تر در راهبیمایی‌ها بود تاملات جملاتی از این قبیل «جستجوی ثبات استراتژیک از طریق توافق دو طرفه نسبت به متوقف ساختن افزایش نسبت موشک‌های چند کلاهکی به برتاب‌کننده‌ها، از طریق کاهش تعداد کلاهک‌های قادر به هدف گیری مستقل (!) معیناً این حقیقت دارد که انگیزه درخواست متوقف کردن فعالیت‌های هسته‌ای، ترس از آن بوده است که مسابقه تسلیحاتی از کنترل خارج شده است. کارشناسان مسائل هسته‌ای حق دارند فطرت جنبش صلح آمریکا را نسبت به مسائل مربوط به ثبات استراتژیک به مسخره گیرند ولی در به مسخره گرفتن ترسی که موجب پیدایش این نهضت شد و هنوز هم درخواست متوقف ساختن مسابقه تسلیحاتی را ترغیب می‌کند، سخت در اشتباهند.

کارشناسان همچنین نمی‌توانند نگرانی عمومی را نادیده بگیرند، زیرا آگاهی عمومی از تصمیم‌گیری‌های استراتژی نظامی و مشارکت در آن بطور بی‌سابقه‌ای افزایش یافته است. هرچند نقشه‌های جنگی هنوز به نظر خواهی عمومی (رفراندم) گذاشته نمی‌شوند، ولی رهبران سیاسی که سلاح‌ها



جنگ ستارگان: دفاع یا برتری استراتژیک؟

واستبدادی تن دهم. (۷۵) احسانات فوق که بسیار به فراخوان گزارش شماره ۶۸ شورای امنیت ملی شهادت دارد در یکی از شماره های نشریه «های فرانسیس» منعکس شده است: «اجتماع آزاد ما رو به پیشرفت و فرصت های جدید دارد و ترس و محدودیت ما را ناراضی می کند.» (۷۶)

منشاء این ترس و محدودیت وجود سلاحهای هسته ای می باشد. فی نفسه نیست، بلکه سلاحهای هسته ای شوری است. به فضا به عنوان وسیله ای نگریسته می شود که تهدیدات شوری و هم چنین تهدید سلاحهای هسته ای را نفی می کند. نشریه مذکور اتحاد «یک راهبرد نوین استراتژیک» دست یابی به یک برتری تکنولوژیکی بر شوری را توصیه می کند تا آمریکا به «حاشیه امنیتی» پیشنهادی ریگان دست یابد. (۷۷) عبارت دیگر اگر دفاع استراتژیک بطور یک جانبه در اختیار آمریکا باشد، توانایی شوری را در ضربه زدن به آمریکا محدود نموده و برتری هسته ای را به این کشور باز می گرداند. در حالی که بسیاری از طرفداران دفاع استراتژیک مدعی هستند که برتری نظامی - سیاسی هدف این استراتژی نیست. و ریگان نیز در سخنرانی ماه مارس ۱۹۸۳ خود اظهار داشت: (۷۸) «ما نسه خواهان برتری نظامی هستیم و نه امتیاز سیاسی - ولی آنها حس می کنند که دفاع استراتژیک برای آمریکا «امتیازات استراتژیک عظیمی» خواهد داشت. (۷۹)

این اتهام که «ابتکار دفاع استراتژیک» هم موارد استفاده تهاجمی خواهد داشت و هم دفاعی، مکررآ وارد شده است. ریگان در سخنرانی خود این مساله را پیش بینی کرده بود و برای رد آن، روی دیگران از اتحاد شوری دعوت کردند تا در برنامه دفاع استراتژیک به آمریکا بپیوندند. (۸۱) حامیان برنامه دفاع استراتژیک در جواب به این اتهام گفته اند که ماهیت نظام سیاسی آمریکا استفاده تهاجمی از دفاع استراتژیک را مانع می شود؛ یک نظام مبتنی بر دموکراسی، در عمل آزادی توسعه طلبی خصوصاً گسترش به وسایل نظامی را ندارد. با توجه به ماهیت سیستم دموکراتیک و نتایج عملی حاصله از تجارب گذشته این فرضیه که توانایی انحصاری دفاع استراتژیک از طرف آمریکا موجب ایجاد بی ثباتی میگردد غیر قابل قبول است. (۸۲)

شرح فوق، گذشته از اینکه برداشتی کاملاً نوظهور از تاریخ آمریکا را به نمایش می گذارد، بنحو بی برده ای ایمان سنتی به اینکه اعمال آمریکا، به خودی خود، برحق است را نیز نشان می دهد. بر طبق این نظر مزایانی که در دست دیگران خطرناک است در دست آمریکائیان قابل قبول است. زیرا آمریکائی ها از این مزایا برای نفع شخصی استفاده نمی کنند بلکه آنها را در خدمت منافع جهانی قرار می دهند!!

بدین ترتیب دفاع استراتژیک موجب احیاء اعتقادات سنتی آمریکائی شده است: ایمان به برتری اخلاقی آمریکا، ایمان به موفقیت آمریکائیان در تمامی مساعی شان و ایمان به نوع دوستی و طبیعت صلح جو یانه آنان؛ نشریه «های فرانسیس» مدعی است که: «در دفاع از کشورمان در برابر یک حمله موشکی هسته ای، ما راههای بهبود فوق العاده نحوه زندگی خود را می گشاییم.» (۸۳) هنوز خیلی زود است که نسبت به فضا و دست یابی به امکاناتش قضاوت کرد: ولی همین مدت زمانی که آمریکا به بهبودی در جستجوی دنیائی متناسب با ایده الهایش بوده است و لجاجت زیادی که در این جستجو بکار رفته، گویای آن است که این ابتکار جدید نیز شکست خواهد خورد. احتمالاً امیدها و ایده الهائی آمریکا همیشه پیش از حد بوده و بطوریکه رانتهولد نیابور میگوید: «باده آلیسم آمریکائی باید خود را با حدود تلاش انسانی و نوافض عقل بشری و اختلاط خوب و بد در اخلاقیات انسانی، مطابقت دهد.» (۸۴) ما فقط می توانیم امیدوار باشیم که برای تحقق این مطلب لازم نشود همه موسسات و ارزشهایی که آرمان گرایی بر آن استوار است را از دست بدهیم.

این سلاح ها به نیازهای آمریکا در زمینه امنیت ملی پاسخ مثبت می داد. این سلاح ها پاندازه کافی از زمان و موثر بود که امکان عمل به یک سیاست دراز مدت جلوگیری از توسعه نفوذ شوری را با هزینه داخلی کم، فراهم آورد. با این حال به مرور زمان معلوم شد که موفقیت برنامه اقدام بازدارنده ناشی از عواملی غیر از قدرت اتمی آمریکا، مانند ضعف داخلی قدرتهای کمونیست، تلاش های آمریکا در زمینه نیروهای غیر هسته ای و عدم گرایش جهان سوم به کمونیسم - بوده است. علاوه بر این تصاحب سلاحهای اتمی توسط هر دوایر قدرت امکان بروز جنگ اتمی را افزایش داد و این امر باعث تضعیف حمایت عمومی از سیاست خارجی هسته ای آمریکا در داخل و خارج کشور گردید. به تدریج که سلاحهای هسته ای مفید بودن خود را از دست دادند و در دربرشان زیاده ت شد، حذف آنها بسیار مطلوب تر می نمود. علاوه بر توضیحات فوق عوامل دیگری در «ابتکار دفاع استراتژیک» وجود دارد که منعکس کننده خصیصه ملی آمریکائیان است که قبلاً به آن اشاره شد.

تاریخ توسعه طلبی آمریکا که منجر از ایجاد نقص از سوی دیگران است، این ریب را که گویا آمریکا مسئول دار آزادی است، هنوز از سوی جهان محو نگردیده است.

آمریکائی بر خورد با شورستان برای درون به عنوان دیپلوماسی و در قالب مواردی که در دیپلوماسی از زور استفاده کرد و این حقیقت را نادیده گرفت که این کار حتی با معیارهای آمریکائی خلاف عدالت است.

ابتکار دفاع استراتژیک فقط جزء نظامی تحریک بزرگتری است که دولت آمریکا را تشویق به استفاده از فضا برای مقاصد مختلف نظامی و اقتصادی می کند. یکی از اهداف مشترک این ایده ها، این فکر است که فضا جبهه تازه ای است که کشف و بهره گیری از آن ممکن است آمریکا را از محدودیت هائی که گریبان گیر آن است آزاد کند و امکان صرف کردن انرژی های مترکم شده را در زمینه های گوناگون جدید بدست دهد. بطوریکه دانیال گراهام یکی از مبلغین قدیمی استفاده نظامی از فضا گفته است: «ایالات متحده یک فرصت تاریخی ولی زود گذر در پیش دارد تا سرنوشت خود را از اسادر دست جهان روند های نظامی و اقتصادی نانیومون که امروزه مردم جهان آزاد را در بر گرفته قابل تغییر است... لزومی ندارد ارنیه مخوف «نابودی حتمی متقابل» را به اخلاف خود بسپاریم. توازن دائمی ترس و وحشت به درد آنها می خورد که قصد دارند با استفاده از وحشت جوامع آزاد را بزنان در آورند. لزومی ندارد خودمان را تسلیم پیش بینی های نگران کننده درباره تقابل (منابع) انرژی، تمام شده ذخایر مواد خام و مواد غذایی نمایم. لزومی ندارد به عقب نشینی مستمر سیستم های آزاد اقتصادی و سیاسی در برابر تهاجمات حکومتی مطلقه

را خریداری می کنند و بر تدوین استراتژی نظامی نظارت دارند، در معرض این نظر خواهی ها قرار می گیرند. سیستم های تسلیحاتی (مانند موشک ام - اکس و هواپیمای بمب افکن با ۱۰ خود به موضوعات مبارزات انتخابی تبدیل شده اند. نظرات کاندیداها در باره کنترل تسلیحات نیز همین وضع را پیدا کرده است. دستیابی به سلاح ها، موجبات ورود مردم آمریکا در روند تدوین استراتژی هسته ای را فراهم آورده است. اکثر مردم هنوز بر دقایق موضوع آگاهی ندارند مگر از طریق حمایت یا مخالفت با سیاست های خاص مربوط به کنترل تسلیحات و یا دستیابی به تسلیحات جدید حضور خود را نشان می دهند. تأثیر افکار عمومی بر استراتژی هسته ای هر چند غیر مستقیم است ولی وجود دارد و در آینده نیز افزایش خواهد یافت.

اگرچه بر حسب ظاهر یک اتفاق نظر درباره استراتژی هسته ای وجود ندارد ولی تأثیر افکار عمومی بر استراتژی هسته ای هنوز هم قابل ملاحظه است. زیرا در یک نگاه عمیق تر، همه توافق دارند که جنگ هسته ای چیز بدی است (۷۳) این عقیده عمومی، سیاست مشخصی را تجویز نمی کند ولی سیاستمداران را در جهت جلوگیری از جنگ تحت فشار قرار می دهد. حتی اگر برای این هدف لازم باشد که در استراتژی سدیستی در مقابل گسترش شوری تغییراتی داده شود. عوامل دیگری هم از قبیل کاهش بی توجهی مردم و کم شدن ترس از شوری (۷۴) وجود دارد و اینها نیز موجب تأکید بیشتر بر پیشگیری از بروز جنگ، بجای اجرای سیاست سدیستی، می شود. خطرات موجود در اتکا بر سلاحهای هسته ای در مقابل تجاوز شوری، بسیار شدید است و در نتیجه باید تقلیل یابد.

* تجدید حیات دفاع استراتژیک

این روندهای استراتژیک و سیاسی - یعنی کاهش فایده سیاسی سلاحهای هسته ای و افزایش تردید اخلاقی نسبت به آن - موجب پیدایش ابتکار دفاع استراتژیک گردید. پیشنهاد «جنگ ستارگان» زیگان موجب تعجب دست اندر کاران امور دفاعی گردید ولی ایده دفاع استراتژیک هم مانوس بود و هم موقوع، دولت های کندی و جانسون و نیکسون همه به طرح نقشه های گوناگونی برای دفاع از شهرهای آمریکا و جایگاههای پرتاب موشکهای بالستیک بی قاره ای (ICBM) در برابر حمله اتمی، برده اخته اند. شک و تردید ناراحت کننده درباره موثر بودن دفاع موجب شد تصمیمی که در پیمان موشک های ضد بالستیک (ABM) سال ۱۹۷۲ با شوری منتهی شد، یعنی تصمیم برای صرف نظر کردن از دفاع استراتژیک در دهه ۱۹۷۰ پیشرفتهای تکنولوژیک سبب شد که دفاع استراتژیک عملی تر جلوه کند. شکست مذاکرات سالت نیز آن را منطقی تر کرد. علت شکست مذاکرات سالت دقیقاً این بود که ایالات متحده ظاهراً به این نتیجه رسید که شوری در کنترل تسلیحات بعد سیاسی آن - و تشنج زده ای - برای نیل به برتری بی جایته، تلب می کند. ذخالت بیشتر شوری در جهان سوم و افزایش تولید سلاحهای قراردادی و هسته ای نیز به این فکر دامن زد.

احساس اینکه شورویها از اقدامات آمریکا در زمینه همکاری ابر قدرت ها بیو برده اند، طبیعتاً منجر به تجدید علاقه به راههای یکجانبه دستیابی به امنیت ملی، از قبیل دفاع استراتژیک، شد. ایالات متحده از سلاحهای هسته ای هم در زمان جنگ جهانی دوم و هم در دهه های بعد از این جهت استقبال کرد که

Springer, John C., «Strategic Defense in Perspective: Nuclear Weapons and American Globalism», *The Fletcher Forum*, winter 1986, Vol. 10, no.1. PP. 65 - 91

1. Reinhold Niebuhr, *The Irony of American History* (New York: Charles Scribner's Sons, 1952), p. 24.
2. Hans J. Morgenthau, *The Purpose of American Politics* (New York: Alfred A. Knopf, 1960), p. 7.
3. Hans J. Morgenthau, *In Defense of the National Interest* (New York: Alfred A. Knopf, 1952), p. 8.
4. *Ibid.*, p. 130.
5. "The experience of acquiring wealth tends to obscure the limitations of means... The limited external objectives of an originally frugal nation were well within our expanding continental resources, so that as time went on we were not constrained by circumstances to think in terms of economy... [Therefore] in international affairs we took to utopianism." Louis J. Halle, *Civilization and Foreign Policy* (New York: Harper & Bros., 1952), p. 65.
6. See Robert W. Tucker, *The Just War* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1960).
7. Paul Ramsey, *The Just War: Force and Political Responsibility* (New York: Charles Scribner's Sons, 1968), p. 43.
8. Michael Walzer, *Just and Unjust Wars* (New York: Basic Books, 1977), p. 59.
9. *Ibid.*, p. 59.
10. Tucker, p. 29.
11. *Ibid.*, p. 185.
12. *Ibid.*, p. 60.
13. Kennan, p. 65.
14. Tucker, p. 11.
15. *Ibid.*, p. 85.
16. Kennan, p. 96. Charles O. Lerche, Jr., writes that "Americans have seemed to assume that all international problems have a 'right' answer, discoverable by men." *Foreign Policy of the American People* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1958), p. 183.
17. Reprinted in Lawrence S. Kaplan, ed., *Recent American Foreign Policy: Conflicting Interpretations* (Hornwood, Ill.: Dooley Press, 1968), p. 5.
18. Stanley Hoffmann, *Gulliver's Travels, Or the Setting of American Foreign Policy* (New York: McGraw-Hill, 1968), pp. 181-83.
19. Niebuhr, p. 74.
20. *Ibid.*, p. 3.
21. Robert L. Heilbroner, *The Future as History* (New York: Harper & Bros., 1959), p. 57.
22. See the article by Edward N. Luttwak in W. Scott Thompson, ed., *From Weakness to Strength* (San Francisco: Institute for Contemporary Studies, 1980), pp. 259-74.
23. Bernard Brodie, *War and Politics* (New York: Macmillan Co., 1973), p. 347.
24. Ronald Steel, *Pax Americana* (New York: Viking Press, 1967), p. 3.
25. Quoted in John Lewis Gaddis, *Strategies of Containment* (New York: Oxford University Press, 1978), p. 205.
26. Reprinted in Thomas H. Ertold and John Lewis Gaddis, *Containment: Documents in American Foreign Policy and Strategy 1945-1950* (New York: Columbia University Press, 1978), pp. 50-63.
27. *Ibid.*, p. 53.
28. *Ibid.*, p. 54.
29. *Ibid.*, p. 61.
30. The terms are used by Gaddis in *Strategies of Containment*, pp. 57. For examples of the perimeter and straggled approaches: see Ertold and Gaddis, *Containment: Documents in American Foreign Policy and Strategy 1945-1950*. Documents 4 and 5, respectively, pp. 64-83.
31. See Steel, p. 7.
32. Truman's speech is reprinted in Joseph Marion Jones, *The Fifteen Weeks* (New York: Harcourt Brace Jovanovich, 1955). See p. 272.
33. *Ibid.*
34. Reprinted in Ertold and Gaddis, pp. 385-442.
35. *Ibid.*, p. 389.
36. Quoted in Gaddis, *Strategies of Containment*, p. 129.
37. See Martin J. Sherwin, *A World Destroyed* (New York: Alfred A. Knopf, 1975).
38. For example, William Appleman Williams argues that "The United States dropped the bomb to end the war against Japan, and thereby stop the Russians in Asia, and to give them other peace in Eastern Europe," in Robert A. Divine, ed., *Causes and Consequences of World War II* (Chicago: Quadrangle Books, 1968), p. 335.
39. The term comes from Gus Alperovitz, *Atomic Diplomacy* (New York: Vintage Books, 1965). For an excellent bibliography of the realist versus revisionist debate, see Joseph M. Siracusa, *New Left Diplomatic Historians and Historians: The American Revisionists* (London: Kennikat Press, 1973).
40. Reprinted in Ertold and Gaddis, p. 66.
41. *Ibid.*, pp. 66-67.
42. JCS1731/22 of 5 June 1947, reprinted in Ertold and Gaddis, pp. 279-81.
43. Reprinted in Ertold and Gaddis, p. 157.
44. *Ibid.*, p. 363.
45. *Ibid.*, pp. 42-28.
46. Peter V. Curt, ed., *Documents in American Foreign Relations 1953* (New York: Harper & Bros., 1954), pp. 8-10.
47. John Foster Dulles, "Policy for Security and Peace," *Foreign Affairs* 32 (April 1954):355.
48. *Ibid.*, p. 355.
49. Remark by Truman in a speech on 27 October 1945; quoted in John Lewis Gaddis, *The United States and the Origins of the Cold War 1941-1947* (New York: Columbia University Press, 1972), p. 268.
50. Harry S. Truman, *Memoirs*, vol. 2 (Garden City, N.J.: Doubleday & Co., 1956), p. 312.
51. Reprinted in Ertold and Gaddis, p. 372.
52. Truman wrote in his memoirs that "war expenditures... destroy and exhaust and consume the resources and manpower and materials which make up the wealth of the nation" (vol. 2, p. 40). Similarly, Eisenhower stated that "economic health is an indispensable basis of military strength and the free world's peace"; he also warned that the Soviets "have hoped to force upon America and the free world an unbearable security burden leading to disaster." Robert L. Brannan and Lawrence H. Larsen, *The Eisenhower Administration 1953-1961: A Documentary History*, vol. 1 (New York: Random House, 1971), p. 30. For a thorough analysis of defense budgeting under Truman and Eisenhower, see Warner K. Schilling, Paul Y. Hammond, and Glenn H. Snyder, *Strategy, Politics, and Defense Budgets* (New York: Columbia University Press, 1962).
53. Ertold and Gaddis, p. 417.
54. Henry A. Kissinger, *Nuclear Weapons and Foreign Policy* (New York: Harper & Bros., 1957).
55. Herman Kahn, *On Thermonuclear War* (Princeton: Princeton University Press, 1960) and *On Escalation: Manpower and Scenarios* (New York: Frederick A. Praeger, 1965); Thomas C. Schelling, *The Strategy of Conflict* (Cambridge: Harvard University Press, 1960) and *Arms and Influence* (New Haven: Yale University Press, 1966).
56. One could argue that the Nixon Doctrine of 1969, which called for greater efforts by American allies to provide for their own defense, was a step in the direction of a stronger form of containment. One could also argue that the United States has, as a result of Vietnam, implicitly abandoned perimeter containment since American intervention in remote areas appears unlikely. Despite these possible qualifications, however, it remains true that no formal contraction of commitments has taken place.
57. The contention that continued American vulnerability to Soviet nuclear attack undermines any American strategy for limited nuclear war can be found in Robert Jervis, *The Illusion of American Nuclear Strategy* (Ithaca: Cornell University Press, 1984).
58. New York: Columbia University Press, 1974.
59. See George and Smoke, chapters 6-9, 12.
60. See *ibid.*, chapter 5.
61. See *ibid.*, chapter 8.
62. The belief in the ability of strategic bombing to bring about enemy surrender primarily through its impact on civilian morale can be traced to Giulio Douhet, whose *The Command of the Air* (trans. Dino Ferrari, New York: Coward McCann, 1942) became increasingly influential in the interwar years. Douhet's thesis was, on the whole, not proven by the experience of World War II. See *The Effects of Strategic Bombing on the German War Economy* (Washington, D.C.: Government Printing Office, 1946), especially pp. 779-81.
63. Reprinted in Ertold and Gaddis, p. 372.
64. *Ibid.*, p. 340.
65. *Ibid.*, p. 341.
66. For example, Paul Ramsey writes that "If deterrence rests upon intending massive retaliation, it is clearly wrong no matter how much peace results... [since] it is never right... to intend to do wrong that good may come of it." *The Limits of Nuclear War* (New York: Council on Religion and International Affairs, 1965), p. 46.
67. In his critique of deterrence theory, Philip Green hypothesizes that most advocates of minimum deterrence "literally believe, deep down, that a minimum deterrence strategy raises fewer ethical questions, because the deterrers will never be used." *Deadly Logic* (Ohio State University Press, 1966), p. 237.
68. Paul Ramsey is the most notable advocate of the so-called "double effect" theory, derived from Aquinas, which states that one may knowingly commit evil in pursuit of a just end so long as the evil committed is not the means by which the just end is achieved, but rather is an unavoidable side-effect. The distinction between destruction which is deliberately maximized (as in counterforce warfare) and destruction which is deliberately minimized (as in counterforce warfare) is therefore crucial, and "is not determined by the amount of devastation or the number of deaths, but... by what is deliberately intended and directly done." See Ramsey's essay in John C. Bennett, ed., *Nuclear Weapons and the Conflict of Conscience* (New York: Charles Scribner's Sons, 1962); see also *The Limits of Nuclear War*, especially pp. 46-49.
69. Examples of this argument can be found in James E. Dougherty, *The Bombs and Nuclear Weapons* (Cambridge MA: Archon Books, 1984), especially pp. 62, 148, and in Charles Krauthammer's essay in R. James Woolsey, ed., *Nuclear Arms: Ethics, Strategy, Politics* (San Francisco: Institute for Contemporary Studies, 1984).
70. The text of the pastoral letter is reprinted in Jim Castelli, *The Bombs and the B-mes* (Garden City NJ: Image Books, 1983). Castelli's book is largely devoted to the evolution of the pastoral letter, and describes it in useful detail.
71. Castelli, p. 229.
72. Counterforce targeting was ruled out because it violated the just war criterion of discrimination. Counterforce targeting was ruled out because of the bishops' skepticism about the ability of counterforce use to pass the just war test of proportionality, and because the force capabilities necessary for a counterforce targeting doctrine (e.g., high missile yields and accuracy) could prove provocative and therefore destabilizing. See text in Castelli, pp. 238ff.
73. A 1984 poll reported that 89% of respondents felt that "there can be no winner in an all-out nuclear war; both the U.S. and the Soviet Union would completely be destroyed." In 1954 only 27% agreed with the statement. The 1984 poll also revealed a significant increase in Americans' interest in, and pessimism about, nuclear war. See Daniel Yankelovich and John Doble, "The Public Mood: Nuclear Weapons and the U.S.S.R.," *Foreign Affairs*, 63 (Fall 1984):33-46.
74. 58% of respondents felt that the United States should no longer try to reform the Soviet Union, and 67% felt that capitalism and communism can peacefully coexist. *Ibid.*
75. Daniel O. Graham, *High Frontier: A New National Strategy* (Washington, D.C.: Heritage Foundation, 1982), pp. 1, 15.
76. "America — A Spacefaring Nation" *High Frontier Newsletter* vol. 1, no. 8 (8 January 1984): 1.
77. Graham, p. ix.
78. The text of Reagan's speech is reprinted in Werner Kaltefleiter, *The Strategic Defense Initiative: Some Implications for Europe* (Institute for European Defense and Strategic Studies, 1985). See p. 31.
79. Graham, p. 3.
80. "If paired with offensive systems [strategic defense] can be viewed as fostering an aggressive policy, and no one wants that." Kaltefleiter, p. 31.
81. Graham, p. 14.
82. Kaltefleiter, pp. 11-12.
83. "The Economic Benefits of High Frontier" *High Frontier Newsletter* vol. 3, no. 6 (1 June 1985): 2.
84. Niebuhr, p. 155.